

Considering Program Explanation in Defense of Cornell Realism

Mehrshad Rezaee¹, SeyedAli Kalantari^{*2}, Amir Ehsan karbasi zadeh³

PhD candidate of philosophy, Department of philosophy, Faculty of literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Associate professor of philosophy, Department of philosophy, Faculty of literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Associate professor of philosophy, Department of philosophy, Faculty of literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Abstract

Cornell realism has been widely discussed in contemporary literature of philosophy. Jackson and Pettit (1990) propose an influential defensive argument called “program explanation” pro-Cornell realism. This explanation bestows moral higher-order properties a place in the best explanation of the natural world. We begin by specification of the proposal and its explanatory role in moral endeavors. In part two, Leiter’s criticisms against program explanation will be assessed. In part three, we consider Miller’s criticisms against both Leiter’s argument as well as program explanation. We end by proposing a new defence of program explanation based on Nelson’s argument.

Keywords: Program explanation, Cornell realism, Lower (first) -order and higher (second) -order properties, Causally relevant property, Continuity thesis

*seyedali.kalantari@gmail.com

بررسی تبیین برنامه‌ای در دفاع از واقع‌گرایی کورنل

مهرشاد رضایی، سیدعلی کلانتری، امیراحسان کرباسی زاده،

دانشجوی دکتری فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

mehshad.rezaee@gmail.com

دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

seyedali.kalantari@gmail.com

دانشیار فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

amir_karbasi@yahoo.com

چکیده

واقع‌گرایی کورنل به صورت گسترده‌ای در متون فلسفی چند دهه اخیر بحث و بررسی شده است. یکی از تأثیرگذارترین راهکارهای دفاعی برای واقع‌گرایان کورنل در حوزه معرفت‌شناسی، نظریه‌ای است که جکسون و پتیت در دهه ۹۰ میلادی با عنوان «تبیین برنامه‌ای» ارائه داده‌اند. این تبیین، نقش ویژگی‌های مرتبه بالایی مانند خصایص اخلاقی را در بهترین تبیین از جهان، به‌روش علمی و طبیعت‌گرایانه حفظ می‌کند. در بخش نخست، به شرح این تبیین پرداخته می‌شود و سپس کاربرد آن در اخلاق پی گرفته می‌شود. بخش دوم به بررسی انتقادهای لایتر در استفاده واقع‌گرایان کورنل از تبیین برنامه‌ای اختصاص داده می‌شود. در قسمت سوم، انتقاد میلر بر مواضع لایتر و همچنین تبیین برنامه‌ای نقد و بررسی می‌شود. این جستار با بررسی دفاع نلسون از تبیین برنامه‌ای در برابر انتقاد میلر به پایان می‌رود.

واژگان کلیدی: تبیین برنامه‌ای، واقع‌گرایی کورنل، ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر (اول) و بالاتر (دوم)، ویژگی مرتبط علی، تز پیوستگی.



درآمد

تز پیوستگی و واقع‌گرایی کورنل

پرسش کانونی فرااخلاق از اواسط قرن بیستم به این سو را می‌توان مسئله شباهت یا تفاوت مدعیات اخلاقی با نظریات علمی دانست (Harman, 1986: 57). برای پاسخ به این پرسش در یک سمت، قائلان به «تز گسستگی»^۱ قرار دارند که مدعی‌اند نظرات اخلاقی، تفاوتی معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه با علوم طبیعی دارند؛ به صورتی که روش‌ها و نظریات علمی، عینی، بی‌طرف و قابل‌آزمون تجربی (پسینی) هستند؛ درحالی‌که نظرات اخلاقی ذهنی، متکی به پیش‌داوری‌های شخصی و اجتماعی یا بنابر شهود و روش تجزیه و تحلیل مفهومی (پیشینی) هستند (Boyd, 1988: 183). قائلان به تز ناپیوستگی از سویی شامل واقع‌گرایانی مانند ناطبیعت‌گرایان می‌شوند که برای اخلاق حوزه‌ای واقعی و مستقل از علوم تجربی و اجتماعی قائل‌اند و معتقدند که برخی چیزها از جمله ویژگی‌های اخلاقی با اینکه وجود دارند، در سیمایی که علم از جهان ارائه می‌کند، قابل‌نشان‌دادن نیستند و از سوی دیگر، ناواقع‌گرایانی مثل ناشناخت‌گرایان و برساخت‌گرایان را در بر می‌گیرد که با اینکه اخلاق را مجزا از علم می‌دانند، قلمرویی واقعی یا عینی برای ویژگی‌های اخلاقی قائل نیستند (Darwall et al, 1997: 9).

در سمت دیگر پاسخ به این مسئله، فیلسوفان قائل به «تز پیوستگی»^۲ قرار دارند که معرفت‌بشری را کلی یکپارچه و به‌هم‌پیوسته در نظر می‌آورند و معتقدند نظریه‌های اخلاقی به همان طریقی صادق و موجه می‌شوند که دیگر نظریه‌های تجربی. آنها میان باورهای اخلاقی و علمی تفاوت چندانی قائل نیستند

و علم و اخلاق را از حیث معرفت‌شناختی و روش‌شناسی یکسان فرض می‌کنند. این رویکرد، به مفهوم «دانش یگانه»^۳ پوزیتیویست‌ها که در پی یافتن تلقی یکپارچه‌ای از دانش در علوم مختلف بوده‌اند، بسیار نزدیک است (Boyd, 1988: 183-184). نزد این عده، احیای رویکردهای طبیعت‌گرایانه در دستور کار قرار دارد و می‌توان این طبیعت‌گرایان را در سه دسته نوارسطویان، فروکاست‌گرایان و نافروکاست‌گرایان قرار داد (Darwall et al, 1997: 24).

رویکرد گونه سوم طبیعت‌گرایان، یعنی نافروکاست‌گرایان که شرح یکی از روش‌های آنها برای دفاع از تز پیوستگی موضوع جستار حاضر است، به دلیل اینکه بیشتر نظریه‌پردازان آن مانند ریچارد بوید^۴، نیکلاس استورجن^۵، دیوید برینک^۶ و جفری سیر مک‌کورد^۷ در پیوند با دانشگاه کورنل آمریکا بوده‌اند، به «واقع‌گرایی کورنل» مشهور است. واقع‌گرایان کورنل معتقدند که واژگان و ویژگی‌های اخلاقی نقشی بی‌بدیل و نازدودنی در بهترین تبیین از تجارب ما از جهان ایفا می‌کنند. آنها این ویژگی‌های اخلاقی را طبیعی قلمداد می‌کنند، اما قابل فروکاست به هیچ ویژگی طبیعی دیگری نمی‌دانند. همچنین، روش رسیدن به معرفت درباره ویژگی‌های اخلاقی را همسان با روش‌های علمی در نظر می‌گیرند و علاوه بر این، واژگان و ویژگی‌های اخلاقی را در گزاره‌های توصیفی‌ای قابل‌تعریف می‌دانند که ترکیبی ضروری پسین (تجربی) است و دست‌کم برخی از آنها صادق است (cf. Miller, 2003: 139). واقع‌گرایان کورنل برای اثبات تز آموزه موضع فرااخلاقی‌شان در حوزه

³. unified knowledge

⁴. Richard Boyd

⁵. Nicholas Sturgeon

⁶. David Brink

⁷. Geoffrey Sayre-McCord

¹. Discontinuity Thesis

². Continuity Thesis

معرفت‌شناسی از راهکارهای مختلفی استفاده می‌کنند که یکی از آنها تبیین برنامه‌ای است. در این جستار به شرح این رویکرد و انتقادهای و دفاع‌هایی که از آن شده است، پرداخته می‌شود.

۱- اثبات تز پیوستگی واقع‌گرایی کورنل از طریق تبیین برنامه‌ای

در فلسفه علم از نظر جکسون و پتیت پیش‌فرضی وجود دارد که ویژگی‌های مرتبه بالاتر (دوم) را از دایره خصایص مرتبط علی خارج می‌کند. راه‌حل آنها برای این معضل، رد کردن این پیش‌فرض و ارائه تبیینی برنامه‌ای است که براساس آن تحقق ویژگی‌های مرتبه بالا، ممکن است به مثابه «برنامه‌ای» برای رخ دادن یک معلول باشد؛ به گونه‌ای که این نوع از ویژگی‌ها با اینکه در ایجاد معلول نامؤثرند، می‌توانند از زمره ویژگی‌هایی باشند که رابطه علی با معلول داشته باشند.

ولی پیش از آنکه نظریه جکسون و پتیت بیان شود، چون آنها در موضوع مورد بحثشان از اصطلاحات «ویژگی مرتبط علی^۱» و «ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر (اول) در برابر ویژگی‌های مرتبه بالاتر (دوم)»^۲ استفاده می‌کنند، ابتدا باید این مفاهیم روشن شود.

از یک منظر می‌توان در هر رخداد دو دسته ویژگی را تشخیص داد و آنها را به ویژگی‌های مرتبط و نامرتبط علی تقسیم کرد. ویژگی‌های مرتبط علی، ویژگی‌هایی در علت‌اند که نقش مسببی در ایجاد یک معلول دارند؛ در حالی که ویژگی‌های نامرتبط علی در ایجاد معلول مورد نظر چنین نیستند. مثلاً شکسته شدن شیشه یک پنجره، معلول برخورد یک سنگ در مقام

علت می‌تواند باشد؛ بنابراین، ویژگی‌هایی مانند جرم، شتاب و وزن سنگ، از جمله ویژگی‌های مرتبط علی هستند؛ زیرا نقش مسببی در ایجاد معلول (که همان شکستن شیشه است) دارند. این در حالی است که ویژگی‌ای مانند رنگ سنگ، چون نقشی در ایجاد شکستن شیشه ندارد، در این رخداد ویژگی نامرتبط علی به شمار می‌آید (Braun, 1995: 447).

از زاویه‌ای دیگر این امکان هست که ویژگی‌ها را به صورت سلسله‌مراتبی به ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر (اول) در برابر خصیصه‌های مرتبه بالاتر (دوم) تقسیم کرد: ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر (اول)، ویژگی‌های اشیای جزئی هستند. مثلاً در گزاره «این سیب، قرمز است»، قرمز چون ویژگی شیء جزئی سیب محسوب می‌شود، از ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر (اول) به شمار می‌آید. ویژگی‌های مرتبه بالاتر (دوم)، خصایص ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر (اول) هستند. در گزاره «قرمز، رنگ است»، چون رنگ، ویژگی‌ای است که به خصیصه «قرمز» بودن اسناد می‌یابد، ویژگی‌ای مرتبه بالاتر (دوم) محسوب می‌شود (Orilia & Paolini, 2020: §1.4).

از نظر جکسون و پتیت سه پیش‌فرض اصلی در تبیین روابط علی وجود دارند که معیاری برای تشخیص ویژگی مرتبط علی فراهم می‌کنند:

۱. در هر تبیین علی، باید ویژگی (یا ویژگی‌های) مرتبط علی‌ای که ما را به طور مستقیم به علت رویداد می‌رساند، مشخص شده باشد.
۲. یکی از روش‌ها برای مشخص کردن اینکه چه ویژگی‌ای مرتبط و کدام خصیصه نامرتبط است، بررسی اثربخشی علی^۳ آنها است. ما ویژگی‌ای را اثربخش می‌دانیم که مصداقش دست‌کم تا حدودی به ایجاد معلول کمک کند.

¹. causally relevant property

². lower (or first). order vs. higher(second)-order properties

³. causally efficacious

نخست اینکه ویژگی دما فقط به واسطه ویژگی اندازه حرکت مولکولی در ایجاد ترک در جداره ظرف مؤثر است و این مطابق بند (۳ الف) است. دوم اینکه دمای آب تنها یک جمع آماری^۳ است، نه یک ویژگی واقعی که در ایجاد اندازه حرکت مولکول‌های آب، مشارکت و تأثیری داشته باشد. به عبارت دیگر، این گونه نیست که به نحو متوالی و پشت سرهم، ویژگی دما در ایجاد ویژگی اندازه حرکت مولکولی مؤثر باشد و ویژگی اندازه حرکت مولکولی هم در ایجاد ترک در دیواره شیشه‌ای ظرف مؤثر باشد؛ بلکه فقط این خصیصه اندازه حرکت مولکولی است که باعث ایجاد ترک می‌شود. این مطلب هم با بند (۳ ب) منطبق است. سوم اینکه چون ویژگی دما، خصیصه‌ای نیست که به عنوان عامل علی هم‌عرض و همراه با اندازه حرکت مولکولی باعث ایجاد ترک ظرف شود، این نیز در انطباق با بند (۳ ج) است؛ بنابراین، چون هر سه شرط بند ۳ در مورد ویژگی دما صادق است، ویژگی دما، ویژگی اثربخشی از نظر علی محسوب نمی‌شود.

ولی پیش‌فرض دیگری ممکن است جایگزین پیش‌فرض ۲ شود که قوی‌تر از آن است و بنابر آن: تنها روشی که یک ویژگی می‌تواند از دسته ویژگی‌های مرتبط علی محسوب شود، اثربخشی علی آن در ایجاد معلول باشد.

تفاوت این پیش‌فرض قوی با پیش‌فرض ۲ در این است که در پیش‌فرض دوم، «یکی از روش‌ها» برای آنکه ویژگی‌ها از نظر علی مرتبط باشند، اثربخشی علی در فرایند تحقق معلول است؛ در حالی که بنابر پیش‌فرض قوی، این به «تنها روش» تغییر می‌یابد.

پذیرفتن این پیش‌فرض قوی به همراه پیش‌فرض‌های ۱ و ۳، به منزله پذیرش این نظر است که تمامی تبیین‌های علی تنها در علم بنیادینی که

۳. ویژگی‌ای مانند «الف» در تحقق یک معلول، اثربخش به حساب نمی‌آید اگر که هر سه شرط زیر را با هم داشته باشد:

الف) اگر ویژگی «الف» فقط به واسطه ویژگی اثربخش دیگری مانند «ب» در ایجاد معلول مؤثر باشد.

ب) مصداق «الف» مشارکتی در ایجاد مصداق «ب» نداشته باشد، اگر که مصداق «ب» در ایجاد معلول مؤثر است. به عبارت دیگر، مصداق الف و ب عوامل علی متوالی و پشت سرهم در ایجاد یک معلول نباشند، به این نحو که مصداق «الف» در ایجاد مصداق «ب» مؤثر باشد و مصداق «ب» در ایجاد معلول مورد نظر تأثیر داشته باشد.

ج) در صورتی که مصداق «ب» مؤثر در ایجاد معلول باشد، مصداق «الف» هم‌عرض آن وجود نداشته باشد که به طور بی‌واسطه و یا از طریق معلول‌های دیگر، همراه و ترکیب با آن شود تا به ایجاد معلول کمک کند.

برای روشن شدن بند ۳، یعنی مشخص کردن شرایط ویژگی‌ای که اثربخش نیست، به این مثال توجه کنید: ظرف شیشه‌ای آب در بسته‌ای تصور کنید که آن را به نقطه جوش می‌رسانیم تا درجه‌ای که جنبش مولکولی آب به حدی برسد که ظرف ترک بردارد. حال در صورتی که پرسیده شود چرا ظرف ترک می‌خورد، دو پاسخ می‌توان داد: ۱. به دلیل دمای آب ظرف؛ ۲. به علت اندازه حرکت ابخشی از مولکول‌های آب که به مجموعه‌ای از پیوندهای مولکولی جداره شیشه‌ای ظرف، تصادم پیدا می‌کند.

ولی پاسخ اول از زاویه یک تبیین علی درست نیست؛ زیرا ویژگی دما به دلایل زیر از نظر علی یک ویژگی اثربخش نیست:

حاوی این گزاره‌های دارای سور وجودی نیز تبیین علی صحیحی محسوب نمی‌شوند.

ولی در دست رد زدن به تبیین‌هایی مانند دما یا مواردی که از سور وجودی استفاده می‌کنند، شک عمیقی وجود دارد؛ زیرا به نظر نمی‌رسد آنها صرفاً شامل اطلاعاتی باشند که تبیین‌های مرتبه پایین‌تر به آن دسترسی دارند؛ بنابراین، راهکاری که جکسون و پتیت برای حل این معضل ارائه می‌کنند، دست‌کشیدن از پیش‌فرض قوی و ارائه تبیینی برنامه‌ای است که بر مبنای آن ما می‌توانیم ویژگی‌های مرتبه بالاتر را در تبیین‌های علی حفظ کنیم.

از نظر جکسون و پتیت، این امکان وجود دارد که ویژگی‌هایی وجود داشته باشند که با وجود اثربخش نبودنشان در ایجاد معلول، بتوانند رابطه‌ای علی در ایجاد آن داشته باشند. تحقق این ویژگی‌ها، تحقق معلول در شرایط معینی را ضمانت می‌کند. با این حال، مصداق این ویژگی‌ها هیچ نقشی در فرایند ایجاد معلول ندارند. استعاره مفیدی که می‌توان از آن برای شرح و توصیف نقش این گونه ویژگی‌ها استفاده کرد، خصوصیت برنامه‌های کامپیوتری است. این برنامه‌ها تضمین می‌کنند که با اجرای آنها در کامپیوتر رویدادی رخ می‌دهد؛ هرچند که کار ایجاد آن رخداد، در مرتبه پایین ماشینی اتفاق می‌افتد.

به همین نحو، ویژگی‌های مرتبه بالاتر با اینکه در ایجاد معلول اثربخش نیستند، می‌توانند همانند برنامه‌ها، رابطه علی با آن داشته باشند، به دلیل آنکه عملی شدن برنامه‌ها تحقق ویژگی‌های علی مرتبه پایینی را تضمین می‌کند که در ایجاد معلول موردنظر، اثربخش است؛ برای مثال، ویژگی مرتبه بالای دمای آب، کم‌وبیش تضمین می‌کند که اندازه حرکت مولکول‌ها به مقداری رسیده که شرایط کافی برای به‌وجودآوردن ترک را در جداره ظرف دارند.

احتمالاً فیزیک است، یافت می‌شود؛ زیرا فقط ویژگی‌های مرتبه پایینی مانند جرم و بار الکتریکی دارای اثربخشی علی‌اند؛ بنابراین، علوم دیگری که از تبیین‌هایی استفاده می‌کنند که ویژگی‌های مرتبه بالاتری را مبنای کار خود قرار می‌دهند، به دلیل اثربخش نبودن علی این نوع ویژگی‌ها، فاقد ویژگی‌های مرتبط علی و در نتیجه فاقد تبیین علی می‌شوند. مانند رشته زیست‌شناسی که ویژگی مرتبه بالای تکاملی بیشترین سازگاری را کانون تبیین‌های خود قرار می‌دهد.

با این حال، این مشکل فقط گریبان‌گیر علمی نیست که با ویژگی‌های مرتبه بالاتر سروکار دارند؛ بلکه این پیش‌فرض قوی تبیین پدیده‌های علوم بنیادینی مانند فیزیک را هم دچار مشکل می‌کند. این موارد از جمله شامل تبیین‌هایی است که سور وجودی دارند و به برخی چیزهای نامعین ارجاع دارند. مثلاً ما نمی‌توانیم وجود بخار آب را نزدیک سطح آب براساس اینکه «برخی» مولکول‌های آب آزاد می‌شوند، تبیین کنیم یا پرتوزایی اورانیوم را بر پایه این واقعیت تبیین کنیم که «تعدادی» اتم‌ها دچار واپاشی می‌شوند؛ زیرا در هر دوی این موارد، ما به گزاره‌هایی تکیه داریم که دقیقاً مشخص نمی‌کنند که کدام مصادیق مولکول‌های آب تبخیر می‌شوند و یا کدام اتم‌ها دچار واپاشی می‌شوند.

پس چون بنابر پیش‌فرض قوی از طرفی فقط مصداق معین ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر، رابطه‌ای علی و اثربخش دارند و از طرف دیگر، مصداق ویژگی‌های نامعین انتزاعی مرتبه بالاتر، عاملی متوالی و هم‌عرض، نسبت به مصداق ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر نیست. بنابر پیش‌فرض ۳، این ویژگی‌های نامعین انتزاعی اثربخش نیستند.

پس براساس پیش‌فرض قوی، چنین ویژگی‌هایی از نظر علی هم مرتبط نیستند و در نتیجه تبیین‌های

ویژگی‌ها می‌توانند از نظر علمی مرتبط باشند: یا از طریق اثربخشی در ایجاد معلول که این مختص ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر است و یا از طریق برنامه‌ریزی برای وجود ویژگی‌های مؤثر که ویژگی‌های مرتبه بالاتر می‌توانند دارای چنین خصوصیتی باشند. به این ترتیب، ویژگی‌های مرتبه بالاتر هم می‌توانند از زمره ویژگی‌های مرتبط علمی به شمار آیند.

بنابراین، در همه رشته‌هایی که دارای تبیین‌هایی با ویژگی‌های مرتبه بالاترند، مانند ویژگی «همبستگی اجتماعی» در جامعه‌شناسی و یا خصوصیت «بیشترین سازگاری» در زیست‌شناسی، راه‌حل اشاره‌شده براساس تبیین برنامه‌ای می‌تواند این تبیین‌ها را همچنان در دایره تبیین‌های علمی باقی‌گذارند (Jackson & Pettit, 1990: 108-117).

اخلاق هم از جمله این رشته‌ها است که واقع‌گرایان کورنل می‌توانند از روش تبیین برنامه‌ای برای دفاع از رویکرد طبیعت‌گرایانه نافرورکاستی‌شان استفاده کنند. آنها می‌توانند مدعی شوند که ویژگی‌های اخلاقی، همانند ویژگی دما با اینکه از نظر علمی اثربخش نیستند، می‌توانند از نظر علمی، از جمله ویژگی‌های مرتبطی باشند که با ارائه اطلاعاتی موجهاتی، نقشی نازدودنی در بهترین تبیین ممکن از جهان ایفا می‌کنند.

برای روشن‌تر شدن مطلب، به این مثال توجه کنید: فرض کنیم آلبرت مرتکب گریه‌سوزی شده است و جین با مشاهده آن، این باور در ذهنش شکل گرفته که عمل آلبرت، کاری خطا بوده است. عمل آلبرت ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر مؤثری دارد که در سطح فیزیک ذرات، آتش‌گرفتن گریه را به علت ریختن بنزین روی آن و سپس ایجاد آتش با یک آتش‌زنه تبیین می‌کند؛ ولی ویژگی مرتبه بالاتر خطای اخلاقی

این نکته را براساس دیدگاه دیوید لوئیس به بیانی دیگر هم می‌توان گفت: از نظر او، برای تبیین امری باید اطلاعاتی از پیشینه علمی آن داشت. پیشینه علمی فرایندی محسوب می‌شود که حاوی ویژگی‌های اثربخشی است که ما را به رویداد یا امر مدنظر می‌رساند. حال این پیشینه علمی یا براساس «شرح فرایند تطابقی»^۱ یا براساس تبیین برنامه‌ای می‌تواند باشد. شرح فرایند تطابقی، پیشینه علمی را تنها براساس ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر روایت می‌کند. برای مثال، می‌گوید که اتم‌های معینی از اورانیوم که دچار واپاشی شده‌اند، علت پرتوزایی آن است؛ اما یک تبیین برنامه‌ای نوع متفاوتی از اطلاعات یعنی اطلاعات موجهاتی را برای ما بازگو می‌کند که حاوی پیشینه علمی یک رویداد در هر گونه وضعیت مشابهی در جهان‌های ممکن است.

در مثال واپاشی اتم‌های اورانیوم، تبیین برنامه‌ای دارای این اطلاعات موجهاتی است که در هر وضعیت مشابهی در جهان‌های ممکن، اینکه برخی اتم‌ها دچار واپاشی می‌شوند به این معنا است که ویژگی‌هایی محقق خواهند شد که شامل واپاشی تعدادی اتم‌ها است و این شرایط کافی برای ایجاد پرتوزایی را ایجاد می‌کند، به صورتی که اگر در جهان بالفعل و واقعی ما اتم‌های معینی دچار واپاشی شوند، در جهان‌های ممکن دیگر که مکان و اتم‌هایی متفاوت دارند، باز هم پرتوزایی اتفاق می‌افتد. بنابراین، تبیین برنامه‌ای اطلاعاتی برای ما فراهم می‌کند که شرح فرایند تطابقی که فقط شامل تبیین ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر است، فاقد آن است.

از آن رو، مشکل اصلی‌ای که درباره ربط علمی ویژگی‌های مرتبه بالاتر برای تحقق معلول وجود داشت، به این طریق حل می‌شود که به دو روش

^۱. corresponding process account

کرد، این امر، ویژگی سرخی آنها را که ویژگی مرتبه بالاتری است، تبیین نمی‌کند.

سیر مک‌کورد در راستای تبیین برنامه‌ای و نظر لوئیس، تبیین‌های مرتبه پایین‌تر را فاقد اطلاعات موجهاتی قلمداد می‌کند و برای اثبات آن مثالی از پاتنم می‌آورد:

فرض کنید که میخ چوبی مربع‌شکلی داشته باشیم که آن را می‌خواهیم به تخته‌ای بزنیم که دارای سوراخ‌های مربع‌شکل و دایره‌وار است. این میخ درون سوراخ مربع‌شکل می‌رود و نه درون سوراخی که مدور است. اگر تبیین این رویداد براساس ویژگی‌های مرتبه پایین ریزساختار توزیع اتم‌ها در مکانیک ذرات صورت پذیرد، این توضیح فقط به ما می‌گوید که چرا میخ خاصی، در سوراخی معین و در زمانی مشخص فرورفته است؛ ولی این تبیین کمکی به ما نمی‌کند وقتی که با میخ و تخته‌ای دیگر در همین جهان واقع یا جهان‌های ممکن دیگر و یا با همان میخ و تخته، اما در زمانی دیگر مواجهیم.

تبیین‌هایی که براساس ویژگی‌های کلی مرتبه بالاتر صورت می‌گیرد، این‌گونه کمک کار ما است که براساس آن می‌توانیم اطلاعاتی موجهاتی گرد آوریم؛ به‌صورتی که بگوییم میخ‌هایی با شکل مثلا مربع (که می‌تواند از هر ماده‌ای مانند چوب، پلاستیک یا فولاد ساخته شده باشد) به درون سوراخ‌های تخته‌ای به‌شکل دایره (خواه از چوب باشد یا پلاستیک، فولاد و...) فرو نمی‌رود.

سیر مک‌کورد بر این نظر است که حتی خود معیار تبیینی (که با آن می‌توانیم تبیینی ویژگی‌ها را بسنجیم) هم تنها هنگامی موجه و پذیرفتنی است که به ما این امکان را بدهد که ویژگی‌های لازم برای تشخیص و تبیین نظم‌های طبیعی را باور کنیم و چون چنین ویژگی‌هایی در بسیاری از امور، از نوع

از نظر علی مؤثر نیست. نخست به‌دلیل اینکه ویژگی خطاب‌بودن عمل آلبرت، به‌طور علی مؤثر در ایجاد این باور در جین نیست و فقط هنگامی مؤثر است که برخی ویژگی‌های طبیعی اثربخش باشند. دوم اینکه ویژگی‌های اخلاقی و طبیعی عامل علی متوالی و هم‌عرض هم در ایجاد باور جین نیستند.

با این حال، می‌توان گفت که ویژگی خطاب‌بودن اخلاقی، به‌مثابه برنامه‌ای است که تحقق ویژگی‌های مرتبه پایین طبیعی را تدارک و برنامه‌ریزی می‌کند. این تبیین برنامه‌ای اخلاقی بهترین تبیین برای ایجاد باور جین می‌تواند باشد؛ زیرا حاوی اطلاعاتی موجهاتی است که تبیین تطابقی مرتبه پایین فیزیک ذرات از این رخداد، فاقد آن است. این اطلاعات موجهاتی برای مثال می‌تواند رویدادهایی در جهان‌های ممکن باشد که هرچند شامل ویژگی‌های جایگزینی با جهان بالفعل ما است (مثل اینکه به‌جای آتش‌زدن گربه، به او جریان برق وصل کنیم)؛ اما هنوز به شکل‌گیری باور خطاب‌بودن عمل آلبرت در ذهن جین می‌انجامد (Miller, 2003: 153-154).

نظریه جفری سیر مک‌کورد هم در راستای تبیین برنامه‌ای و قدرت علی داشتن ویژگی‌های مرتبه بالاتر اخلاقی قرار دارد. او براساس توان تبیینی^۱ قائل به دو نوع ویژگی تبیین‌گرانه می‌شود: دسته نخست شامل ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر و فروکاستی است که توان تبیینی قوی‌ای دارند؛ درحالی‌که دسته دوم دربردارنده ویژگی‌هایی است که گرچه بر ویژگی‌های گونه اول مبتنا دارند، به آنها قابل‌فروکاستن نیستند و ارزش تبیینی خاص خود را دارند؛ برای مثال، دلیل سرخی گل‌های رز را گرچه می‌توان براساس ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر فیزیکی‌ای از جمله نور و ابزارهای بینایی و روان‌شناسانه مشاهده‌گران تبیین

^۱. explanatory potency

ویژگی های مرتبه بالاتر است، پذیرش معیار تبیینی، مستلزم پذیرش ویژگی های مرتبه بالاتر است.

از دیدگاه سیر مک کورد ویژگی های اخلاقی هم از جمله خصایص مرتبه بالایی است که بدون آنها نظم و ترتیب های واقعی ای از جمله ایجاد اعتماد صادقانه از طریق صداقت یا تبعیت از حاکم به دلیل عدالت و یا تقویت دوستی با مهربانی، بدون تبیین باقی می ماندند (Sayre-McCord, 1988: 274-276).

۲- انتقاد لایتر به واقع گرایان کورنل در استفاده از برنامه تبیینی

در این بخش، نقد برایان لایتر^۱ شرح داده می شود که از مهم ترین نقدهایی است که به راهبرد دفاعی برنامه تبیینی واقع گرایان کورنل وارد شده است. از دیدگاه لایتر برای اینکه بدانیم آیا ویژگی های اخلاقی باید در بهترین تبیین از جهان به شمار آیند یا نه، در ابتدا نیازمند آن هستیم که به دو سؤال پاسخ دهیم: نخست اینکه چه چیزی یک تبیین را بهتر از تبیین دیگر می کند؛ و دوم اینکه ما تبیین های اخلاقی واقع گرایانه را در مقایسه با چه تبیین هایی می سنجیم. لایتر برای پاسخ به سؤال نخست از دو معیار پال تگارد^۲ در نظریه انتخاب یعنی «دامنه»^۳ و «سادگی»^۴ برای معیار بهتر بودن یک تبیین نسبت به دیگری استفاده می کند. براساس معیار «دامنه»، یک نظریه نسبت به نظریه دیگر از دامنه بیشتری برخوردار است، اگر که گروه بیشتری از امور واقع را تبیین کند. «سادگی» یک نظریه هم نسبت به نظریه دیگر هنگامی

بیشتر است که آن نظریه کمتر از فرضیه هایی که کاربرد محدودی در تبیین واقعیت ها دارند، استفاده کند. پس نظریه ای که دارای هر دو معیار دامنه و سادگی باشد، نه فقط دامنه بیشتری از امور واقع را تبیین می کند، بلکه این کار را بدون استفاده از فرضیاتی با دامنه محدود به کار می برد.

بر مبنای معیار دامنه، لایتر حمله به واقع گرایی اخلاقی را براساس آنچه خود آن را «معضل محدودیت تبیینی»^۵ می نامد، آغاز می کند. به زعم او، این معضل برای ویژگی هایی رخ می دهد که نقش تبیینی خیلی ویژه و محدودی داشته باشند؛ چنان که گویی فقط مناسب قامت یک طبقه از پدیده ها بافته و تبیین شده است. این در حالی است که تبیین های واقعی براساس معیار تگارد باید دامنه بیشتری از امور واقع را تبیین کنند و در صورتی که ویژگی هایی از این معیار برخوردار نباشند، نباید واقعی محسوب شوند.

برای مثال، فرض کنید کسی «واقع گرای روح باور»^۶ باشد. چنین شخصی اعمال مختلف بشر را معلول و متأثر از ارواح می داند؛ به گونه ای که معتقد است مثلاً هیتلر، اعمال ددمنشانه خود را به این دلیل انجام می داد که توسط ارواح شریر، تسخیر شده بود. علاوه بر این، فرض کنید واقع گرای روح باور معتقد باشد که این ارواح شریر بر ویژگی های شرارت سازی مبتنی اند که خود این ویژگی های شرارت ساز هم بر ویژگی های طبیعی مربوطه ابتدا داشته باشند.

این گونه مثال ها واقع گرایان اخلاقی ای مانند کورنلی ها را دچار معضل می کند؛ زیرا نمی توانند موضع تبیینی خود را از این دست رویکردها متمایز سازند. برای مثال، برینک در پاسخ به این معضل می گوید که چون از طرفی واقعیت های جادویی با

¹. Brian Leiter

². Paul Thagard

³. simplicity

⁴. the problem of explanatory narrowness (PEN)

⁵. the spirit realist

واقعیت‌های طبیعی ناسازگار است و از طرف دیگر، واقعیت‌های طبیعی و جادویی، تبیین‌های رقیبی از پدیده واحدی ارائه می‌کنند، این‌گونه تبیین‌های جادویی باید از تبیین‌های اخلاقی طبیعت‌گرایانه‌شان تمیز داده شود؛ ولی چنین پاسخی در مورد شخص روح‌باور، متقاعدکننده نیست؛ زیرا او همچون واقع‌گرای اخلاقی معتقد است که واقعیت‌های روحی بر واقعیت‌های طبیعی ابتدا دارند و بنابراین، تبیین رقیبی از یک پدیده واحد محسوب نمی‌شود.

با این حال، از نظر لایتر، ما می‌توانیم نقد بهتری براساس «معضل محدودیت تبیینی» هم بر موضع واقع‌گرای اخلاقی و هم بر واقع‌گرای روحی داشته باشیم؛ زیرا به نظر می‌رسد واقعیت ویژگی‌های اخلاقی و روحی صرفاً در تبیین پدیده‌های مشخص و محدودی به کار می‌آیند و دامنه تبیینی وسیعی همانند ویژگی‌های نااخلاقی ندارند.

لایتر برای پاسخ مسئله دوم، یعنی اینکه ما تبیین‌های اخلاقی واقع‌گرا را در مقایسه با چه تبیین‌هایی سنجش می‌کنیم، همچنان‌که مشخص است، تبیین‌های طبیعت‌گرایانه فروکاست‌گرا را به‌عنوان تبیین‌های رقیب محسوب می‌کند. براساس این‌گونه تبیین‌ها، باورها و احکام اخلاقی با تکیه بر نیروهای جبران‌گزارانه در برخی علوم خاص مانند روان‌شناسی و زیست‌شناسی تبیین می‌شوند. برای نمونه، تبیین روان‌شناسانه فروید از رشد آگاهی اخلاقی را در نظر بگیرید که بر مبنای آن، فراخود^۱ علت آگاهی اخلاقی است و دو نقش علی مکمل هم دارد. از طرفی، از طریق درونی‌سازی فراخودهای والدینی به‌عنوان روشی برای حل عقده ادیپ مطرح می‌شود و از طرف دیگر، با سرکوب سائق‌های تهاجمی، پیش شرط پیدایش تمدن است.

بنابراین، پرسش اصلی را با ادغام هر دو پرسش، این‌گونه می‌توان صورت‌بندی کرد که براساس معیار تگارد، در مقایسه میان تبیین‌های اخلاقی واقع‌گرا و طبیعت‌گرایانه فروکاست‌گرا، کدام تبیین بهتر است. پاسخ از نظر لایتر، تبیین‌های طبیعت‌گرایانه فروکاست‌گرا است؛ زیرا ۱. براساس معیار دامنه، تبیین‌های طبیعت‌گرایانه فروکاستی، دامنه امور بیشتری را نسبت به تبیین‌های اخلاقی واقع‌گرا تبیین می‌کنند؛ چون نخست اینکه طبقه پدیده‌های طبیعی گسترده‌تر از طبقه پدیده‌های اخلاقی است و دوم اینکه تبیین‌های طبیعت‌گرایانه فروکاستی، پدیده‌های اخلاقی را هم تحت پوشش تبیینی خود قرار می‌دهند. برای مثال، سازوکارهای علی تبیین‌های فرویدی علاوه بر روان‌رنجوری‌ها و آسیب‌های روانی زندگی روزمره، امور اخلاقی را هم تبیین می‌کند. ۲. براساس معیار سادگی هم تبیین‌های طبیعت‌گرایانه فروکاست‌گرا نسبت به تبیین‌های اخلاقی واقع‌گرا برتر است؛ زیرا برخلاف این‌گونه تبیین‌ها، فرضیه کم‌کاربردی درباره وجود واقعیت‌های اخلاقی ندارند و مثلاً با همان واقعیت‌های انتخاب طبیعی و یا نیروهای ناخودآگاه روانی، می‌توانند دامنه گسترده‌تر و پیچیده‌تری از امور واقع را هم که شامل پدیده‌های اخلاقی است، تبیین کنند.

با این حال، واقع‌گرایان اخلاقی دو راهبرد متفاوت برای پاسخ به این معضل اتخاذ کرده‌اند. نخستین دسته از آنها مسئله توان تبیینی را با بی‌ارتباط به اثبات واقع‌گرایی اخلاقی می‌دانند و یا این توقع را که ما قدرت تبیین‌های اخلاقی را مانند تبیین‌های علمی بدانیم، امری نامنصفانه قلمداد می‌کنند؛ اما دسته دوم، تبیین‌های اخلاقی را دارای مزیت‌های تبیینی می‌دانند؛ چون واقع‌گرایان کورنل به دسته دوم تعلق دارند، فقط نقد لایتر به این گروه بررسی می‌شود.

^۱. superego

فراکن‌انگاری^۱ دفاع می‌کنند، یعنی این دیدگاه که به جای اینکه رنگ‌ها واقعا در جهان خارج وجود داشته باشند، اموری ذهنی‌اند که ذهن آنها را به اشیای بیرون نسبت می‌دهد، آنگاه قیاس اخلاق با رنگ، بیشتر موضع ناواقع‌گرایان را بازتاب می‌دهد.

۲. پاسخ مبتنی بر این همانی یا ابتنا، ناکافی بودن تبیین‌های اخلاقی را برای اثبات واقع‌گرایی اخلاقی نشان می‌دهد. مدعای قائلان به این پاسخ این است که «ممکن» است با این همانی یا ابتنا واقعیت‌های اخلاقی بر واقعیت‌های طبیعی بتوان استدلال مبتنی بر معیار بهترین تبیین را بر ضد واقع‌گرایی اخلاقی رفع کرد؛ اما واقع‌گرایان اخلاقی ابتدا باید به نحوی مستقل ثابت کنند که ویژگی‌های اخلاقی رابطه این همانی یا ابتنایی با ویژگی‌های طبیعی دارند تا بعد بتوانند پاسخی برای این استدلال فراهم کنند. همین امر نشان می‌دهد که تبیین‌های اخلاقی‌ای که تاکنون فاقد چنین اثباتی بوده‌اند، برای اثبات واقع‌گرایی اخلاقی ناکافی بوده است.

۳. نظریه‌های این همانی یا ابتنا چون به پیچیدگی نظری و هستی‌شناسانه تبیین‌ها می‌افزایند، باید فایده آن درباره دامنه تبیینی و مزیت‌های معرفتی مرتبطش ثابت شود. مثلا وقتی ما می‌آموزیم که کلان‌ویژگی مشاهده‌پذیر «آب بودن»، با خوردویژگی مشاهده‌ناپذیر «H₂O بودن»، یکی و این همان است، با آن می‌توانیم فرایندهایی مانند انجماد، تبخیر و نقطه جوش را در پدید آمدن ویژگی‌های کلان طبیعی دیگری مانند یخ و بخار تبیین کنیم؛ بنابراین، گرچه ساختار اتمی آب، به پیچیدگی نظریه ما از جهان می‌افزاید، به دلیل مزیت معرفتی‌ای که ناشی از یکسان‌سازی ویژگی‌های کلان آب با دیگر کلان‌ویژگی‌های جهان مانند یخ و بخار است، چنین نظریه‌ای را دارای ارزش و قدرت تبیینی

به نظر لایتر، ممکن است دو پاسخ براساس مزایای تبیینی به معضل واقعیت‌های اخلاقی داد. پاسخ اول با استناد به این همانی یا ابتنا ویژگی‌های اخلاقی بر ویژگی‌های نااخلاقی، درصدد ارائه استدلالی تبیینی در دفاع از واقع‌گرایی اخلاقی است. در پاسخ دوم، استدلال می‌شود که بدون واقعیت‌های اخلاقی، ما دچار فقدان تبیین در توضیح برخی پدیده‌ها می‌شویم. از دیدگاه لایتر، دیدگاه دوم اساسی‌تر است؛ به گونه‌ای که کسانی که راه‌حل اول را برمی‌گزینند، باید پاسخ دوم را هم قبول و اثبات کرده باشند. شرح و نقد این رویکردها را با پاسخ اول آغاز می‌کنیم:

الف) استدلال از طریق این همانی یا ابتنا

فیلسوفانی که این رویکرد را در پاسخ به معضل توان تبیینی اتخاذ می‌کنند، بر این نظرنند که استدلال تبیینی‌ای که بر ضد واقع‌گرایی اخلاقی اقامه می‌شود، اصلا ثابت نمی‌کند که واقعیت‌های طبیعی همان امور واقعی‌ای نیستند که واقعیت‌های اخلاقی با آن این همان یا بر آن ابتنا دارند. برای مثال، همچنان‌که در بخش قبل دیدیم، از نظر سیر مک‌کورد، با اینکه در گل‌های رز هیچ ویژگی‌ای وجود ندارد که به نحوی فروکاست‌گرایانه این همان با سرخی باشد و واقعیت رنگ‌ها به واقعیت‌هایی درباره نور و ابزارهای روانی و ادراکی ادراک‌کننده‌ها وابسته است؛ اما هیچ‌کدام از اینها ثابت نمی‌کند که رنگ‌ها وجود ندارند. به همین نحو هم ممکن است با اینکه هیچ واقعیت طبیعی‌ای به‌طور فروکاست‌گرایانه این همان با واقعیت‌های اخلاقی نباشد؛ اما این امر وجودنداشتن واقعیت‌های اخلاقی را ثابت نمی‌کند.

لایتر سه انتقاد به این پاسخ وارد می‌کند:

۱. قیاس ویژگی‌های اخلاقی با رنگ ممکن است بیشتر به کار ناواقع‌گرایان بیاید تا واقع‌گرایان. اگر نظر فیلسوفانی درباره رنگ درست باشد که از رویکرد

¹. projectivism

اخلاقی یا اقتصادی‌ای وجود ندارد که کاربرد واقعیت‌های اخلاقی را در حوزه‌ای دیگر نشان دهد.

۲. برخی تبیین‌های اخلاقی به‌طور آشکار پوچ و بی‌معنی است؛ ولی حتی گزینه‌های امیدبخش‌تر هم بررسی دقیق‌تر را تاب نمی‌آورند. نمونه‌ای از این تبیین‌ها، رویکرد واقع‌گرایان کورنل است که براساس استقلال علوم از یکدیگر، از واقع‌گرایی اخلاقی طبیعت‌گرایانه نافر و کاست‌گرایان دفاع می‌کنند. آنها معتقدند همچنان‌که از فیزیک نمی‌توان مقولات اقتصادی و اجتماعی را استخراج کرد، به همین نحو هم نمی‌توان مقولات علم اخلاق را از علوم بنیادی تری کسب کرد. مثلاً همچنان‌که در بخش پیش دیدیم، سیر مک‌کورد معتقد است که «نظم و قواعد»^۱ مشخصی مانند وجود صداقت برای ایجاد اعتماد یا عدالت و انصاف برای تبعیت از امر حاکم و یا مودت و مهربانی برای تحکیم دوستی واقعا وجود دارد که بدون تکیه بر ویژگی‌های اخلاقی، قابل شناسایی و تبیین نیست.

از دیدگاه لایتر در اینجا ما با دو ادعا مواجه هستیم: ۱. نظم و قواعد اخلاقی واقعی‌ای وجود دارد؛ ۲. ما بدون این واقعیت‌های اخلاقی، پدیده‌های موردنظر را نمی‌توانیم نه تبیین و نه حتی مشخص کنیم.

اما مدعاهای سیر مک‌کورد، درباره‌ی مدعای ۱ یعنی اینکه اعتماد از طریق صداقت یا عدالت برای فرمانبری، یا مهربانی برای تحکیم دوستی، یک نظم و قاعده واقعی است، به‌نظر لایتر، اشتباه و مطلب کاملاً برعکس است. به نظر می‌رسد که صداقت اغلب اوقات، نه تنها اعتماد ایجاد نمی‌کند، بلکه باعث رنجش و آزار می‌شود. همچنان‌که معروف است، مردم نمی‌خواهند گرد افراد راستگو بگردند. در واقع،

می‌کند؛ ولی درباره‌ی واقعیت‌های اخلاقی، به نظر می‌رسد ما تبیین‌های رقیب ساده‌تری مانند واقعیت‌های تکاملی داریم که نه تنها همه کارهای تبیینی واقعیت‌های اخلاقی را انجام می‌دهد، بلکه دامنه گسترده‌تری از پدیده‌ها را هم تبیین می‌کند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد فرض واقعیت‌های اخلاقی، صرفاً به پیچیدگی بهترین تبیین ما از جهان می‌افزاید؛ بی‌آنکه دامنه تبیینی بیشتر و یا مزیت معرفتی‌ای داشته باشند.

ب) استدلال از طریق فقدان تبیینی

راهبرد دفاعی دیگر واقع‌گرایان اخلاقی بر این اساس است که بدون واقعیت‌های اخلاقی، ما دچار فقدان تبیین برخی پدیده‌ها می‌شویم. درست همان‌گونه که فیزیک نمی‌تواند همان کار تبیینی‌ای را ایفا کند که نظریه تکامل در زیست‌شناسی ایفا می‌کند، همان‌طور هم مثلاً زیست‌شناسی تکاملی یا روان‌شناسی نمی‌تواند کار تبیینی مشابهی را که واقعیت‌های اخلاقی بر عهده دارند، داشته باشند.

اما به‌نظر لایتر، دو نکته باعث شکاکیت ما درباره وجود واقعیت‌های اخلاقی می‌شود:

۱. اگر به کار محققان سایر رشته‌ها که با مسائل تبیینی سروکار دارند، نگاهی بیندازیم، به غیر از روش‌های بی‌قاعده و تبیین‌های عامیانه، به‌ندرت کسی را می‌یابیم که کار تبیینی جدی‌ای با واقعیت‌های اخلاقی کند؛ اما برای مثال، کاربرد نظریه مارکسیسم علاوه بر اینکه به پیدایی اقتصاد و اقتصاددانان مارکسیست انجامید، به‌دلیل کاربرد وسیعی که واقعیت‌های اقتصادی در تبیین رویدادهای تاریخی داشت، به ظهور تاریخ‌دانان مارکسیست در حوزه تاریخ نیز منجر شد؛ اما چنین مطلبی برای واقع‌گرایی اخلاقی صادق نیست و مثلاً هیچ مکتب تاریخی

¹. regularities

اخلاقی نقشی متمایز و بی‌بدیل در تبیین این رویدادها ایفا می‌کنند.

اما به‌نظر لایتر، براساس «مدل تبیینی تجربه‌گرایانه قانون‌مدار»^۱، باید تقارن و تناسب دقیقی میان تبیین و پیش‌بینی وجود داشته باشد که آن را می‌توان براساس صورت‌بندی کارل همپل^۲ این‌گونه بیان کرد: هر پاسخ معقول پذیرفتنی به این پرسش که «چرا یک رویداد اتفاق افتاد؟» باید اطلاعاتی ارائه دهد که ثابت کند آن رویداد اگر نه به‌طور قطع، اما دست‌کم با درجه‌ای از احتمال معقول، پیش‌بینی شدنی بوده است؛ بنابراین، اگر ما مدعی تبیین رویدادی در گذشته هستیم، باید رویدادهای برآمده از آن تبیین هم قابل‌انتظار و پیش‌بینی باشند؛ اما ویژگی‌های اخلاقی، به پیش‌بینی‌پذیری هیچ رویدادی منجر نشده که از آن منشأ گرفته است و مثال‌های برینک حتی نمی‌توانند یک استلزام خیلی ضعیف از پیش‌بینی‌پذیری را برآورده کنند. رذیلت اخلاقی ستم و تبعیض نژادی، برای دهه‌ها در آفریقای جنوبی وجود داشت بی‌آنکه هیچ ناآرامی سیاسی و اعتراض اجتماعی مهمی که به برافزاندن نظام آپارتاید منجر شود، از آن نشئت بگیرد و یا ستم نژادی‌ای که در آمریکای جنوبی تا حدود صد سال پس از جنگ داخلی وجود داشت، به جز یک اعتراض بی‌نتیجه و موقتی، هیچ ناآرامی دیگری را در پی نداشت؛ بنابراین، از دیدگاه یک تاریخ‌دان هیچ نقش تبیینی بی‌بدیل و متمایزی در ویژگی اخلاقی ستم نژادی وجود ندارد و در عوض، به نظر می‌رسد که ما باید دقیقاً به واقعیت‌های مرتبه پایین‌تر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بازگردیم (Leiter, 2001: 79-97).

افراد راستگو ممکن است افرادی غیرقابل‌اعتماد تلقی شوند؛ زیرا آنها نمی‌توانند حافظ اسرار دیگران باشند. عدالت هم بیشتر به خصومت و تعارض دامن می‌زند تا تبعیت و وفاداری از حاکم و رفتار همیشه مهربانانه ما با دوستانمان، احتمال سوءاستفاده آنها را از ما بیشتر می‌کند که همین امر، به فروپاشی روابط دوستانه‌مان منجر می‌شود.

نظریه سه‌یر مک‌کورد از جنبه مدعای ۲ نیز شکست می‌خورد. آیا ما واقعاً نیازمند واقعیت‌های اخلاقی هستیم تا این نظم و ترتیب‌های مفروض را تبیین کنیم یا اینکه اینها نه اموری واقعی، بلکه صرفاً فرض و باور مردم است که مثلاً به افراد راستگو، اعتماد می‌شود؟ مطمئناً تبیین دوم بهتر است؛ زیرا اگر برای مثال، ایجاد اعتماد از طریق صداقت، نظم و قاعده‌ای واقعی بود، باید هر جا که با صداقت مواجه می‌شدیم، ایجاد اعتماد نیز صورت می‌گرفت؛ درحالی‌که چنین نیست؛ بنابراین، صرف تلقی باور مردم، کافی برای واقعی‌فرض کردن واقعیت‌های اخلاقی نیست تا ما آنها را برای تبیین امور اخلاقی، لازم فرض کنیم.

یکی دیگر از واقع‌گرایان کورنل، یعنی برینک هم در ادامه همین راهبرد دفاعی، مدعی است که تبیین‌های اخلاقی، نسبت به تبیین‌هایی که متکی به واقعیت‌های مرتبه پایین‌تر نااخلاقی است، تبیین‌های بهتری محسوب می‌شود و به همین دلیل، وجود ویژگی‌های اخلاقی باید امری ضروری به نظر رسد. او مثال‌هایی از ناآرامی‌ها و اعتراضات سیاسی و اجتماعی در دوره آپارتاید می‌آورد که بیشتر معلول رذیلتی اخلاقی، یعنی ستم نژادی بود تا آنکه پدیدآمده از شرایط خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باشد؛ بنابراین، او مدعی است که تبیین‌های

¹. empiricist covering-law model of explanation

². Carl Gustav Hempel

۳- نقد میلر به لایتر و انتقاد خود او به تبیین

برنامه‌ای

در این بخش، به نقد میلر از لایتر و انتقاد خود او به تبیین برنامه‌ای پرداخته می‌شود. از دیدگاه میلر، نقد لایتر انتقادی کوبنده به واقع‌گرایان کورنل نیست. به نظر او، سیر مک‌کورد می‌تواند برای بی‌اثر کردن نقد اول او که وجود نظم و قواعد اخلاقی را زیر سؤال می‌برد، با به‌کاربردن مفاهیم اخلاقی‌ای که باعث تخصیص بیشتر می‌شود، دامنه تبیین خود از نظم و قواعدی را که در مثال‌هایش برشمرده، مقید و محدود کند. برای نمونه، گرچه نظم و ترتیب مستقیمی میان صداقت و اعتماد وجود ندارد، اگر آن را مقید به صداقت اشخاص «خوب» و اعتمادی «درخور» آنها کنیم، صداقت افراد فضیلت‌مند به ایجاد اعتماد می‌انجامد. عدالت هم اگر امر به پیروی از «حق» معنا دهد، تبعیت از حکم حاکمی «عادل»، عین پیروی از حق قلمداد می‌شود.

انتقاد دوم لایتر به سیر مک‌کورد هم از قوت کافی برخوردار نیست. همچنان‌که در بخش پیش دیدیم، لایتر برای اینکه عدم لزوم واقعیت‌های اخلاقی را در تبیین پدیده‌ها اثبات کند، تبیین معقول از این را که امری مانند اعتماد به ایجاد صداقت می‌انجامد، به صرف فرض این باور در مردم نسبت داد، بی‌آنکه لزومی باشد برای تبیین آن به دنبال نظم و قواعد واقعی‌ای در جهان خارج بگردیم. این انتقاد بر پایه دو فرض است: ۱. اینکه نظم و قواعدی میان باورهای مربوط به صداقت و شکل‌گیری اعتماد وجود دارد و ۲. این تبیین که «اعتماد، از طریق باور به صداقت ایجاد می‌شود»، بهتر است از تبیین‌هایی که به خود ویژگی صداقت در جهان خارج اشاره دارند.

در مورد فرض ۱، به نظر نمی‌رسد به گونه‌ای نظم و قاعده‌ای میان باورهای مربوط به صداقت و

شکل‌گیری اعتماد وجود داشته باشد که به‌صرف «باور» به صداقت کسی، بی‌آنکه لزوماً آن شخص، فرد صادقی باشد، ما به او اعتماد ورزیم. به عبارت دیگر، اینکه به کسی اعتماد کنیم، صرف باور به صداقت او نیست؛ بلکه ناشی از مجموعه‌ای از فضیلت‌های اخلاقی است، به گونه‌ای که اگر آن شخص مثلاً فردی باشد که به دیگران توهین می‌کند، ما ممکن است از اعتماد به او دست کشیم.

فرض ۲ هم تبیین بهتری نسبت به تبیین اخلاقی محسوب نمی‌شود. اگر ما تبیین لایتر را بپذیریم، دچار ضعف در تبیین می‌شویم؛ زیرا پی نخواهیم برد دو روش متمایز برای ایجاد اعتماد وجود دارد: یکی اعتمادی که بر پایه خود ویژگی واقعی صداقت بنا نهاده شده و دیگری بر این اساس که فقط به نظر برسد صداقت وجود دارد، نه اینکه واقعا وجود داشته باشد. سودمندی تبیین برنامه‌ای ویژگی‌های اخلاقی در این است که امکان تفکیک این دو شق را می‌دهد؛ زیرا احتمال شق اول یعنی وجود ویژگی‌های مرتبه بالایی مانند صداقت را تبیین می‌کند؛ درحالی‌که تبیین لایتر فقط تبیین نوع دوم را پوشش می‌دهد.

میلر نقد لایتر به برینک را هم نوعی نقض غرض محسوب می‌کند. وقتی لایتر اشاره می‌کند که به جای واقعیت‌های اخلاقی‌ای مانند تبعیض و ستم نژادی در تبیین ناآرامی‌های اجتماعی و سیاسی، باید از واقعیت‌های مرتبه پایین‌تر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سود جست، اذعان می‌کند که چنین واقعیت‌هایی، این‌گونه اعتراضات و ناآرامی‌ها را بر ضد تبعیض و ستم برنامه‌ریزی می‌کنند و این در حالی است که تبیین برنامه‌ای مورد انتقاد لایتر بوده است.

با این حال، میلر معتقد نیست که استفاده از تبیین برنامه‌ای بتواند از عهده دفاع از واقع‌گرایی کورنل

هستی‌شناسی جهان قرار می‌گیرند، ما باید از دیدگاهی به آن بنگریم که فراتر از تمامی محدودیت‌های معرفتی است. اگر خدا را شخصی در نظر آوریم که فاقد چنین محدودیت‌هایی است، او در صورتی که بی‌بهره از تبیین‌های برنامه‌ای باشد، دچار هیچ فقدان تبیینی نخواهد شد؛ به دلیل آنکه اگر فرض کنیم خدا به همه ویژگی‌های مرتبه پایین تبیین‌های فرایند تطابقی و اطلاعات موجهاتی مربوط به آن در جهان‌های ممکن احاطه داشته باشد، دیگر نیازی به تبیین‌های برنامه‌ای که مختص ویژگی‌های مرتبه بالا است، نخواهد داشت. به همین صورت، اگر قائل باشیم که خدا به همه تبیین‌های طبیعت‌گرایانه از باورهای اخلاقی و همچنین همه اطلاعات موجهاتی این‌گونه تبیین‌ها در جهان‌های ممکن آگاه باشد، در صورتی که بی‌بهره از تبیین‌های برنامه‌ای باشد، دچار هیچ فقدان تبیینی نخواهد شد؛ بنابراین، برنامه تبیینی که برای دفاع از ویژگی‌های مرتبه بالایی مانند ویژگی‌های اخلاقی آمده بود، نمی‌تواند راهکار دفاعی مناسبی برای واقع‌گرایان کورنل محسوب شود (Miller, 2003: 169-174).

۴- نقد نلسون به میلر

واپسین بخش این جستار به انتقاد مارک نلسون از میلر در دفاع از تبیین برنامه‌ای اختصاص داده می‌شود که به نظر نگارنده دفاع مؤثری در برابر نقد میلر از تبیین برنامه‌ای ارائه می‌دهد. استدلال میلر در نقد تبیین برنامه‌ای که در بخش پیش توضیح داده شد، این‌گونه خلاصه و صورت‌بندی می‌شود:

۱. دیدگاه نوشتار حاضر درباره اینکه ویژگی‌های مرتبه بالاتر وجود دارند، باید از منظر هستی‌شناسانه و نه معرفت‌شناسانه تأیید شود. پس این نظر نباید فقط از زاویه معرفت محدود ما انسان‌ها موجه شود؛ بلکه

برآید. پیش‌تر اشاره شد که بهتر بودن تبیین برنامه‌ای نسبت به سایر تبیین‌ها از طرفی به این دلیل است که در نبود تبیین برنامه‌ای، ما دچار فقدان تبیین پدیده‌هایی می‌شویم که از ویژگی‌های مرتبه بالاتر استفاده می‌کنند و از طرف دیگر، تبیین‌های برنامه‌ای شامل اطلاعاتی موجهاتی است که تبیین‌های مرتبه پایین فاقد آن‌اند و براساس آن حتی اگر در جهان‌های ممکن مشابه با اشیای دیگری هم سروکار داشته باشیم، از عهده توضیح آن رویدادها برمی‌آید.

برای روشن‌تر شدن مطلب به مثال ترک‌خوردن ظرف شیشه‌ای، به علت قراردادن آب جوش در آن بازگردیم. تبیین برنامه‌ای از نظر جکسون و پتیت نسبت به سایر تبیین‌ها بهتر است؛ زیرا ۱. از عهده تبیین ویژگی مرتبه بالاتری مانند دما برمی‌آید که براساس آن، آب در دمای جوش است و ۲. حاوی اطلاعاتی موجهاتی است که براساس آن، هر ظرف شیشه‌ای با داشتن این دما در جهان‌های ممکن مشابه ترک می‌خورد.

اما از نظر میلر مورد ۱، ربطی به اثبات وجود ویژگی‌های مرتبه بالاتری مانند دما و اخلاق ندارد. ما فقط اگر «فرض کنیم» که این واقعیت‌ها و ویژگی‌های مرتبه بالاتر وجود دارند، آنگاه عدم دسترسی به تبیین برنامه‌ای، ما را محروم از معرفت و تبیین این واقعیت‌ها و ویژگی‌ها می‌کند. به عبارت دیگر، اینجا ما با نوعی مصادره به مطلوب مواجهیم، به گونه‌ای که از قبل آنچه که می‌خواهیم اثبات کنیم، یعنی وجود واقعیت‌ها و ویژگی‌های مرتبه بالا را در فرض مان گنجانده ایم.

مورد ۲ هم تبیین برنامه‌ای را تنها از زاویه دید کسانی که فاقد اطلاعات موجهاتی ویژگی‌های مرتبه پایین‌اند، به بهترین تبیین تبدیل می‌کند؛ اما هنگام بررسی این موضوع که چه ویژگی‌هایی جزء

در آن می‌شود. به عبارت دیگر، تبیین‌های حاوی ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر، تبیین علی رویدادهای جزئی بر طبق شرح فرایند تطابقی است.

حال از نظر میلر در صورتی که موجود همه‌دانی مانند خداوند به کل زنجیره تبیین‌های فرایند تطابقی ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر این رویداد آگاه باشد، این تبیین‌ها برای توضیح این رویداد کفایت می‌کنند و هیچ احتیاجی به تبیین‌هایی حاوی ویژگی‌های مرتبه بالاتر مانند دما نیست.

ولی همچنان‌که نلسون اشاره می‌کند، خصوصیت متمایز ویژگی‌های مرتبه بالاتر، تحقق چندگانه آنها است. مثالی رایج برای شرح این مفهوم، ویژگی پمپ‌بودن است. پمپ‌بودن به طرق مختلفی امکان تحقق دارد؛ زیرا مثلاً برای پمپاژ خون در بدن، می‌تواند از صورت‌ها و مواد گوناگونی مانند قلب‌های طبیعی و مصنوعی ساخته شود؛ بنابراین، تحقق چندگانه داشتن ویژگی مرتبه بالاتر پمپ‌بودن مانع از این است که آنها به هیچ ویژگی مرتبه پایینی از مولکول‌های برسانندهٔ موادی جزئی و خاص وابسته باشند.

در مثال ترک خوردن ظرف شیشه‌ای هم، ویژگی دما از تحقق چندگانه برخوردار است. مهم نیست که کدام مولکول‌های آب به این سطح از انرژی می‌رسند یا چه مقدار بیشتر از این درجه شده‌اند و یا موقعیتشان در ظرف کجا است. همهٔ این مؤلفه‌ها می‌توانند متفاوت باشند. فقط کافی است مولکول‌های آب، انرژی جنبشی موردنیاز را داشته باشند؛ زیرا واقعیت دما ترک خوردن ظرف شیشه‌ای را در همهٔ این شرایط گوناگون تضمین می‌کند.

بنابراین، تبیین‌های حاوی ویژگی‌های مرتبه بالاتر، تبیین علی رویدادهای کلی‌ای مانند مثال دما را توضیح می‌دهند که براساس آن در صورتی که

باید از نگاه موجود همه‌دانی مانند خدا هم که دچار هیچ محدودیت معرفتی‌ای نیست، تأیید شود.

۲. ویژگی‌های مرتبه بالاتر در صورتی وجودشان تأیید می‌شود که چنین ویژگی‌هایی در بهترین تبیین ممکن از جهان، حتی از زاویهٔ موجودی همه‌دان مانند خدا، وجودشان ضروری و نازدودنی باشد؛ به صورتی که چنین موجودی در نبود این‌گونه ویژگی‌ها، دچار فقدان تبیین برخی پدیده‌ها شود.

۳. ولی از نظر موجود همه‌دانی مانند خدا که دچار هیچ محدودیت شناختی‌ای نیست، صرف آگاهی از ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر در همهٔ جهان‌های ممکن، برای تبیین هر پدیده‌ای کفایت می‌کند؛ بنابراین، وجود ویژگی‌های مرتبه بالاتر در بهترین تبیین از جهان، لازم و حذف‌ناشدنی نیست.

۴. بنابراین چون ویژگی‌های مرتبه بالاتر از دیدگاه موجودی با عدم محدودیت شناختی، غیرلازم و حذف‌شدنی است، پس بنا بر بند ۲، این نوع از ویژگی‌ها، فرض وجودشان ضرورتی ندارد و نمی‌تواند تأیید شود.

اما از نظر نلسون مقدمهٔ ۳ قانع‌کننده نیست. برای شرح آن باید به مثال ظرف شیشه‌ای در بسته‌ای که با به نقطهٔ جوش رسیدن آب درونش ترک می‌خورد، بازگردیم.

معلول این رویداد، یعنی ترک خوردن ظرف شیشه‌ای به دلیل نقطهٔ جوش رسیدن آب درون آن بنا بر مقدمهٔ ۳ استدلال میلر می‌تواند به‌طور رضایت‌بخش و کافی توسط مصداق ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر این‌گونه تبیین شود:

ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر مولکول‌های معینی از آب در مکان و زمان مشخصی و همچنین با اندازهٔ حرکت معلومی بر پیوندهای مولکولی جدارهٔ ظرف شیشه‌ای ضربه وارد می‌کنند و این باعث ایجاد ترک

از سویی چون به حفظ ویژگی های مرتبه بالاتر در دسته ویژگی های مرتبط علی کمک می کند و از سوی دیگر به دلیل اطلاعات موجهاتی اش، قابل فروکاست به تبیین هایی نیست که تنها ویژگی های مرتبه پایین را در بهترین تبیین از جهان کافی می داند، نشان می دهد که ویژگی های مرتبه بالاتر اخلاقی، نقشی نازدودنی در بهترین تبیین ممکن از جهان ایفا می کنند.

مهم ترین انتقادهایی که به این تبیین وارد شده، یکی از سوی لایتر و دیگری از جانب میلر صورت گرفته است. لایتر براساس دو معیار دامنه و سادگی، تبیین های فروکاستی طبیعت گرایانه را برتر از تبیین های اخلاقی واقع گرایانه ای همچون دیدگاه واقع گرایان کورنل می داند. میلر نیز با اینکه انتقادهای لایتر را چندان قوی نمی داند، خود او از دو جهت به تبیین برنامه ای انتقاد وارد کرده است: نخست اینکه تنها با فرض وجود واقعیت ها و ویژگی های مرتبه بالاتر است که ما در صورت دسترسی نداشتن به تبیین برنامه ای، دچار فقدان تبیین این گونه پدیده ها می شویم؛ این در حالی است که وجود خود این ویژگی ها محل سؤال است و بنابراین، با یک مصادره به مطلوب مواجهیم. دوم اینکه برتری تبیین برنامه ای نسبت به سایر تبیین ها فقط از دید موجوداتی مانند انسان ها که فاقد اطلاعات موجهاتی درباره ویژگی های مرتبه پایین ترند، تأییدپذیر است؛ ولی اگر از منظر موجودی همه آگاه، مانند خدا به موضوع نگریسته شود که به شرح فرایند تطابقی همه ویژگی های مرتبه پایین و اطلاعات موجهاتی مربوط به آن در جهان های ممکن احاطه دارد، دیگر نیازی به ویژگی های مرتبه بالاتر و تبیین برنامه ای نخواهد بود که مختص این گونه ویژگی ها است.

اما به نظر نگارنده، انتقاد نلسون به میلر وارد است که بر مبنای آن حتی موجودی همه آگاه مانند خدا،

مولکول های مشخصی از آب، درون جهان ما در زمان، مکان و اندازه حرکت مشخصی به پیوند مولکولی دیواره ظرف ضربه نزنند، جداره شیشه ای ظرف باز هم به علت ضربه مولکول های دیگر در زمان ها یا مکان های دیگر یا با اندازه حرکت اندکی متفاوت چه در جهان ما و چه در جهان های ممکن دیگر، در صورتی که به دمای لازم رسید، باعث ایجاد ترک در جداره ظرف می شوند.

پس از مزایای تبیین برنامه ای که از ویژگی های مرتبه بالاتر استفاده می کنند، تبیین علی رویدادهای کلی ای است که تحقق چندگانه دارند و به هیچ تبیین علی رویداد جزئی ای نیز قابل فروکاستن نیستند. در نتیجه، اگر موجود همه دانی مانند خدا از تبیین برنامه ای نامطلع باشد، چون از معرفت به تبیین ویژگی های مرتبه بالاتر محروم است، به دلیل اینکه ویژگی های مرتبه بالاتر به سبب تحقق چندگانه داشتن، غیر قابل فروکاست و جایگزین ناپذیر به ویژگی های مرتبه پایین است، او ناتوان از تبیین های علی رویدادهای کلی می شود و به این دلیل، از ویژگی هایی محروم می شود که در بهترین تبیین از جهان نقشی نازدودنی دارند (Nelson, 2006: 423-427).

این نتیجه به رد استدلال میلر می انجامد؛ زیرا با مقدمه ۳ استدلال او ناسازگار است و وجود ویژگی های مرتبه بالاتر در بهترین تبیین ممکن از جهان را حتی از زاویه دید موجود همه دانی مانند خدا لازم و حذف ناشدنی قلمداد می کند.

نتیجه گیری

در این جستار به شرح تبیین برنامه ای جکسن و پتیت پرداخته شد که به نظر نگارنده راهبرد دفاعی مؤثری برای موضع واقع گرایی کورنل است. این تبیین

- Harman, Gilbert. (1986). Moral Explanations of Natural Facts: Can Moral Claims Be Tested Against Moral Reality?. *Southern Journal of Philosophy*, 24.
- Jackson, Frank & Pettit, Philip (1990). Program Explanation: A General Perspective. *Analysis*, 50(2).
- Leiter, Brian (2001). Moral Facts and Best Explanations. *Social Philosophy and Policy*, 18, 2.
- Miller, Alexander (2003). *An Introduction to Contemporary Metaethics*. Polity.
- Nelson, Mark T. (2006). Moral Realism and Program Explanation. *Australasian Journal of Philosophy*, 84, 3.
- Orilia, Francesco & Paolini Paoletti, Michele (2020). Properties. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2020/entries/properties/>>.
- Sayre-McCord, Geoffrey (1988). Moral Theory and Explanatory Impotence. *Essays on Moral Realism*. G.Sayre- McCord (ed.). Cornell University Press.

بدون دانستن ویژگی‌های مرتبه بالاتر که دارای خصلت تحقق چندگانه است، دچار فقدان تبیین علی رویدادهای کلی می‌شود و این نشان‌دهنده نقش نازدودنی این‌گونه ویژگی‌ها حتی از دید موجودی همه‌دان مانند خدا است.

منابع

- Boyd, Richard (1988). How to Be a Moral Realist. *Essays on Moral Realism*. G. Sayre- McCord (ed.). Cornell University Press.
- Braun, David (1995). Causally Relevant Properties. *Philosophical Perspectives*, Vol. 9, AI, Connectionism and Philosophical Psychology.
- Darwall, Stephen et al. (1997). *Moral Discourse and Practice: Some Philosophical Approaches*. Oxford University Press.

پی‌نوشت

- أ) momentum: کمیتی است که برای سنجش حرکت یک جسم به کار می‌رود و برابر است با حاصل ضرب جرم و سرعت آن. هر تغییری در سرعت یا جهت حرکت جسم، سبب تغییر اندازه حرکت آن می‌شود.
- ب) aggregate statistic: فرایندی که اعداد به‌منظور اهداف آماری با هم جمع بسته می‌شوند و می‌تواند به‌صورت جمع کل یا میانگین باشد.
- ج) consilience دراصل به‌معنای «توافق، انطباق و سازگاری» است؛ اما همچنان‌که خود لایت‌ر در ادامه نوشته‌اش برای رساندن مفهوم این معیار از واژه scope به‌معنی «دامنه» استفاده می‌کند (Leiter, 2001: 93, 96). ما هم از همین واژه برای نام‌بردن این معیار استفاده کرده‌ایم.